

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرِي

مجلس پنجاه و پنجم

سید محمد حسن حسینی طہرانے

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قلتُ يا ابا عبد الله! ما حقيقة العبودية؟ قال: ثلاثة اشياء: أن لا يرى العبد لنفسه فيما حوَّله الله ملكاً، لأنَّ

العبيد لا يكون لهم ملك، يرون المال مال الله، يضعونه حيث أمرهم الله به، و لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً

صحبت راجع به فقره ثانيه از اين سه قسمي كه امام صادق عليه السلام بيان مي كنند و آثار عبوديت را حضرت در اين جا مي شمردند بود كه بنده تدبيري براي خود نمي تواند اتخاذ كند. معنای اين مسأله و كيفيت تدبير در جلسات گذشته عرض شد.

بحث ما راجع به كيفيت حكومت و تدبير امور اجتماعي و حكومت مردم بود در مكتب انبياء و ائمه عليهم السلام، و نحوه اداره امور براساس مكتب انبياء، عرض شد محوريّ حكومت رسل الهي و اولياء الهي براساس محوريّ توحيد است يعني اتّجاه مسأله و سمت گيري و جهت گيري در تمام حركات و سكنات و اوامر و نواهي در حكومت انبياء به سمت توحيد است. يعني به سمت حق بدون در نظر گرفتن هيچ گونه مصلحت شخصي و منافع شخصي و تحزب و تمايل به گروه خاص و يا شخص خاص.

ببينيد سيد الشهداء عليه السلام وقتی كه آن خطبه اي را كه مي خواند در ضمن آن خطبه منويات و اهداف خود را در اين سفر عظيم بيان مي كند در همه اينها هيچ وقت خود را مطرح نمي كند و در اين راستا بين خود و بين ديگران تفاوتی قائل نمي شود حالا اين كه من امام شما هستم شما بايد به طرف من بياييد دور من باشيد، از دستورات من پيروي كنيد، غير مرا كنار بگذاريد اصلاً در كلام سيد الشهداء نيست.

حضرت مي فرمايد: اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان منّا تنافساً في سلطان و لا التماساً من فضول الحطام، "خدایا تو می دانی آن چه كه از ما سر زده است يا سر خواهد زد براي رسيدن به يك مقام و براي رسيدن به يك پست دنيوی نيست. منظور ما سلطه نيست، منظور ما استيلاء نيست، ما خدا را براي استيلاء بر مردم نمي خواهيم، دين را براي استيلاء بر نفوس مردم و اموال و اعراض مردم به كار نمي گيريم" اين كلام سيد الشهداء است ديگر، منظور ما خود خداست در هر مظهري و در هر جلوه اي.

البته اين عبارت شبیه آن عبارت اميرالمؤمنين عليه السلام است كه مي فرمايد: "اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان منّا تنافساً في سلطان و لا التماساً من فضول الحطام" يعني ما براي زياده طلبی نيامديم دست به اين كار بزنيم.

حطام، حطام دنيوی، اينها همه اش حطام است ديگر. الآن در بين کشورها و ملل اساس استيلاء و اساس

حرکت برای زیاده‌طلبی است آیا تا به حال دیده‌اید که یک کشور در معامله با کشور دیگر قصدش رساندن خیر و برکت به آن کشور باشد؟ مثلاً فرض کنید که دو کشور با هم معامله می‌کنند کالایی را ردّ و بدل می‌کنند، قراردادی را امضاء می‌کنند، پروتکلی را فرض بکنید که تقریر می‌کنند، در تمام اینها اصل و اساس چیست؟ برای رسیدن به ربح است دیگر، هر کسی زورش بیشتر است طبعاً آن طرف دیگر را در موضع پایین‌تری می‌خواهد قرار بدهد. در تمام حرکتهای دنیا و مردم دنیا این مسأله به چشم می‌خورد. یک کشور بیاید به کشور دیگر کمک کند براساس رساندن خیر و براساس منفعت او، و لو اینکه به ضرر خود او هم تمام بشود و راجع به این قضیه دیگر اصلاً بحث قابل طرح نیست؛ چون آنقدر این مسأله روشن است که خوب مشخص است که مسأله به چه عنوان است.

فقط من یک آمار مدّتی پیش در ذهنم بود از طرف بعضی از سازمانهای وابسته به سازمان ملل آنها این آمار را داده بودند که اضافه غذائی که فقط در ایالات متّحده دور ریخته می‌شود، آن اضافی غذای یک ساله می‌تواند تا دو سال ملّت افریقا را سیر کند. اضافه بر این، مدّتها است - البته این مسأله‌ای که خدمتتان عرض می‌کنم اینها چیزهایی است که خود آنها اعتراف می‌کنند - برای اینکه سطح صادرات موادّ غلّه در یک سطح معمول بماند، می‌دانید شما در بیشتر شاید در خیلی از سالها این مسأله بوده که اینها غلّه مازاد خود را به دریا می‌ریزند برای اینکه آن سطح صادرات و قیمت و ارزش در یک سطحی باقی بماند، در حالی که خدا می‌داند روزانه در همین افریقا چقدر از گرسنگی و قحطی تلف می‌شوند. خب چرا به آنها نمی‌دهید، به جای اینکه دور بریزید مجانی در اختیار آنها قرار بدهید.

و همین طور در همه موارد ما این مسأله را می‌بینیم. در کیفیت صدور تکنیک به کشورها، تکنولوژی به کشورها، در کیفیت جذب افراد، در کیفیت صدور افراد، در تمام معاملات محوریت براساس منفعت شخصی دور می‌زند که الآن این به عنوان یک اصل پذیرفته شده در همه دنیا تلقی می‌شود. می‌گویند: مسأله تساوی و رعایت حقوق طرفین، یعنی نه شما به ما ظلم کنید نه ما به شما ظلم می‌کنیم. این یک اصل پذیرفته شده است. اگر یکی از آن دو طرف یک کمی اهمال بکند خوب انسان می‌بیند که چه کلاهی بر سرش می‌رود.

اما در حکومت الهی و حکومت انبیاء این مسأله به چشم نمی‌خورد. در حکومت اولیاء الهی مسأله به روح و جان و نفس افراد برمی‌گردد. در حکومت الهی مرز وجود ندارد. همه افراد مؤمن به پروردگار در هر نقطه که می‌خواهند باشند آنها جزء قلمرو اسلام و حکومت الهی هستند. و بیگانه آن کسی است که با مرام و مکتب ایمان به پروردگار تعارض داشته باشد ولو در همان مملکت اسلامی باشد. روی این جهت اگر یک نفر مسلمان در یکی از نقاط دنیا باشد بالنسبه به ملل مسلمان ما و مملکت مسلمان ما جزو افراد شهر نشین و داخل در آن تمدن محسوب می‌شود. ببینید چگونه اسلام مرز را برمی‌دارد و از ظاهر عبور می‌کند و مرز را مرز باطن قرار می‌دهد، مرز عقیده قرار می‌دهد، این حدود و این ثغور دیگر از میان برداشته می‌شود.

هر یک از افراد مؤمن و مسلمان وقتی که می‌خواهد به مملکت اسلام بیاید احتیاج به روایید نباید داشته باشد، چون می‌خواهد داخل مملکت خودش بشود، این مرز برای افراد خارج از عقیده است، برای افرادی که ایمان به پروردگار ندارند. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: خارجی و داخلی دو اصطلاح غیر صحیحی است که در میان ما رایج است. به نسبت به کشورهای که در خارج از مرز کشور قرار دارند اطلاق خارجی می‌شود، اما افراد غیر مؤمنی که در داخل در این مرز قرار دارند و فقط وجود فیزیکی آنها تماس با مسائل کشوری دارد، این جزو افراد داخلی و شهرنشین و جزو آن مملکت به حساب می‌آیند؛ این صحیح نیست.

تمام مسلمانانی که در همه کشورها الآن زندگی می‌کنند بالنسبه به مملکت ما داخلی هستند، خارجی نیستند. اطلاق خارجی - ببینید چقدر مسأله بالاست و چقدر مسأله دقیق است - بحث ما راجع به حکومت اولیاء الهی بود، حکومت انبیاء بود. در رسالت یک رسول و در پیام یک رسول هیچ گاه شهر و قلمرو حکومتی آن رسول دخالت ندارد. اگر الآن فرض کنید که از رسول خدا سؤال کنید آیا دین شما، این دین برای همه افرادی است که در کره زمین هستند یا برای یک عده خاصی است که در مدینه و مکه و فرض کنید که یمامه و قطیف و احصا زندگی می‌کنند؟ حضرت می‌فرماید: دین برای همه است **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** (الانبیاء، 107) همه افراد مشمول رحمت رسول خدا هستند. البته فعلاً ما نظر به مسلمین و معتقدین به توحید در مکتب اسلام می‌کنیم، اما بعد مطلب را یک قدری توسعه هم خواهیم داد و سایر مذاهب را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در مکتب اسلام اگر از رسول خدا سؤال کنند که آیا رسالت شما اختصاص فقط به اهل یثرب دارد؟ اهل مکه دارد؟ یا نه؟ آن مسلمانی که الآن در حبشه است و آن معتقد به خدایی که الآن فرض کنید که در فلان کشور آفریقایی یا در فرض کنید که اروپا یا در امریکا فرض بکنید که به سر می‌برد. آیا آنها هم داخل در مکتب شما و داخل در دین و .. شما هستند یا نیستند؟ رسول خدا پاسخ می‌دهد: بله من اختصاص به قوم خاصی ندارم.

اولین مطلبی که رسول خدا پس از فتح مکه، - التفات کنید - مطرح کرد رفت بالای کوه ابوقیس و خطاب به مردم گفت: ای قریش نباید روزی که بر من خرده بگیرید و بگویید این مطلب را به شما نگفتم، بدانید که ارزش در پیشگاه الهی فقط اختصاص به مؤمنین دارد. نَسَبِ پیش پروردگار هیچ گونه ارزشی ندارد **لَا فخرَ عَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ وَلَا عَجْمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَى**، افتخار افتخار عقیده است، افتخار افتخار نسب نیست، این اولین کلام رسول خدا بود آمد مطلب خودش را روشن کرد، حساب خودش را با مردم تسویه کرد، من این هستم، مکتبم هم این است، و ما بر این اساس پیغمبر را پذیرفتیم و الا نمی‌پذیرفتیم.

در حکومت الهی، پان ایرانیسم و پان عربیسم معنا ندارد اینها مال حکومت‌های ظاهری است. در حکومت رسول خدا ایمان به خدا فقط مطرح است در هر کجا و در هر نقطه از دنیا که می‌خواهد باشد. و دلیلش این است که آن شخص به همان مقدار ایمان به پروردگار با نفس رسول خدا در ارتباط است و دارد بهره می‌گیرد، با نفس امام علیه السلام در ارتباط است و دارد بهره می‌گیرد. هر جا می‌خواهد باشد. مسأله مثل آینه روشن

است، قضیه مثل آینه روشن است، رسول خدا به همان مقدار اشراف و اطلاع بر دورترین فرد از دنیا دارد که بر نزدیکترین فرد در همسایه خود اطلاع دارد به یک منوال، مسأله قرب و بُعد در مکاتب الهی و مکاتب انبیاء و مکاتب اولیاء الهی مطرح نیست.

بنابراین اطلاق خارجی و لفظ خارجی بر مؤمنینی که خارج از قلمرو مرزی حکومت اسلامی زندگی می‌کنند یا وارد در حکومت اسلامی می‌شوند، این اطلاق خارجی غلط است. خارجی به کسی گفته می‌شود که با مبانی اسلام و اعتقاد به پروردگار، او در تعارض باشد. آن وقت ببینید اگر قرار بر این باشد که این مکتب با این تر پذیرفته بشود، آن گاه است که ما می‌توانیم آن همبستگی لازم و آن وحدت واقعی را بین خود و بین سایر ممالک اسلامی برقرار کنیم، با این تر و با این عقیده، واقعاً اعلام کنیم به دنیا که هر کسی داخل در اعتقاد به پروردگار و ایمان به پروردگار است از ماست و هیچ فرقی بین ما و آنها نیست و این مسأله را در عمل ثابت کنیم.

سَيِّدُ الشَّهَدَا عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید که: «ما برای حطام دنیا نیامدیم و این اقدام ما به خاطر رسیدن به حطام دنیا نیست.» و لکن برای چه آمدیم لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ «تا اینکه آثار ارزشمند و طلایه‌های ذی‌قیمت دین تو را مشاهده کنیم.» یا به عبارت دیگر و عبارت صحیح تر لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ «تا آن معالِم دین را به مردم ارائه بدهیم.» تا به حال شما کجا می‌رفتید؟! تا به حال شما دستخوش مسائل عالم کثرت بودید. آنچه را که مشاهده می‌کردید از حکومتها، مشاهده شما براساس کثرات بود، بر اساس دنیا بود، بر اساس توغل در مسائل دنیا بود، بر اساس پایه‌گذاری ارزش‌ها بر روابط بود نه بر ضوابط. بر این اساس شما تا به حال مسائل را می‌دیدید. در حکومت ابوبکر شما این چنین می‌دیدید، در حکومت عمر این چنین می‌دیدید، در حکومت عثمان که مسأله بسیار بالا گرفت، در حکومت معاویه این چنین می‌دیدید، ولی من می‌خواهم آن حکومت واقعی را که اساس و پایه ارزشها براساس ضوابط است نه براساس روابط، آن را می‌خواهم به شما ارائه بدهم.

و نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ «و اصلاح را در میان بلاد، ما ظاهر کنیم.» اصلاح امور معنوی را در میان بلاد ظاهر کنیم. ارزشها و واقعیتهای را به شما بنمایانیم. چه چیزی پیش خدا دارای ارزش است، و چه چیز پیش خدا ناپسند و نارواست، اگر چه پیش خیلی‌ها این مورد پسند و مورد احترام ممکن است قرار بگیرد.

بعد حضرت چه می‌فرماید؟ از این جا به بعدش را دقت کنیم: فَإِنَّكُمْ إِن لَّا تَنْصُرُونَا وَ تَنْصِفُونَا قَوِي الظُّلْمَةِ عَلَيْكُمْ وَ عَمَلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ «اگر شما با ما همراهی نکنید ما این هستیم، خصوصیات ما این است، خصوصیات ما اظهار معالِم دین است، اظهار اصلاح است، این خصوصیات ماست.» حالا شما چه؟ ان لا تنصفونا «اگر با ما از در انصاف وارد نشوید و اگر ما را در این مسیر کمک نکنید» قَوِي الظُّلْمَةِ عَلَيْكُمْ «ظلمه بر شما استیلاء پیدا می‌کند» و عَمَلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ «شروع می‌کنند آن نور پیغمبر را که در میان شما و در

دل شما اندکی از آن باقی مانده، کمی از بسیار باقی مانده، او را هم از بین می‌برند.» یعنی چه؟

سید الشهدا در این جا می‌خواهد بفرماید: من در کار نیستم، مسأله من در کار نیست، مسأله، مسأله پیغمبر شماسست، خودتان می‌دانید، خودتان می‌دانید! نبی، نبی شماسست. من یکی از افراد مثل شما هستم و عملوا فی إطفاء نور نبیکم «نور پیغمبر خودتان را از بین می‌برند.» فقط ظاهری برای شما باقی می‌ماند، نماز ظاهر، روزه ظاهر، حج ظاهر، زکات ظاهر، فقط یک ظاهر باقی می‌ماند، اما آن نور پیغمبر در میان شما دیگر وجود ندارد. نماز می‌خوانید ولی احساس روح و رضوان در میان خود نمی‌کنید. روزه می‌گیرید و فقط به یک عمل ظاهری مشغول هستید. این روزه در شما تأثیر نمی‌کند. حج انجام می‌دهید و فقط به عنوان یک سری عوامل ظاهر انجام می‌دهید؛ همان طور که در منزل خود هستید، همان طور که در شهر خود هستید. آن چه که موجب می‌شود این عمل در میان شما رسوخ کند، آن نور نبی شماسست که او در میان شما نیست. نور نبیکم به من چه مربوط است؟ خودتان می‌دانید! خودتان نگاه کنید به صلاح خودتان، خودتان نگاه کنید به وضعیّت خودتان! به من چه کار دارید؟ اگر احساس نیاز می‌کنید بیائید، احساس نیاز نمی‌کنید نیائید، چرا می‌خواهید متّش را بر سر من بگذارید؟! تو پسر رسول خدا هستی، می‌خواهیم کمکت کنیم، می‌خواهیم تو را مساعدت کنیم، می‌خواهیم تو را چه و چه کنیم، نه نمی‌خواهید نکنید! پیغمبر خودتان است، نور پیغمبر خودتان است، احساس نیاز بکنید من در خدمت شما هستم، احساس نیاز نکنید دنبال همان معاویه و یزید بروید. خیلی روشن و خیلی صریح امام حسین علیه السّلام دارد می‌گوید. می‌گوید: اگر شما به سمت من نیائید، چیزی از من کم نمی‌شود؛ نور پیغمبر خودتان کم می‌شود. آن حقیقتی که بر جان شما مستولی است، آن حقیقت از شما کناره می‌گیرد. این مربوط به، این مسأله است که:

در مکتب سیدالشهدا علیه السّلام آن چه که وجود دارد اتّجاه به حق و حقیقت است بدون در نظر گرفتن حتّی خود، بدون در نظر گرفتن منافع خود، بدون در نظر گرفتن شخصیت خود، بدون در نظر گرفتن عاقبت خود، و بدون در نظر گرفتن پس از ممات خود، این در حرکت امام حسین علیه السّلام و همه انبیاء و رسل الهی بالأخص ائمّه که سر حلقه همه اولیاء الهی هستند، قرار دارد.

برای امام علیه السّلام صلح و جنگ یکسان است. به همان مقدار که سیدالشهدا علیه السّلام در این حرکت خود موفق بود، امام مجتبی علیه السّلام در صلح خود موفق بود و به آن نتایج رسید. بزرگترین ظلم بر امام مجتبی حتّی از میان ما شیعه اینست که ما به اندازه سر سوزنی بین حرکت امام حسین - علیه السّلام - و بین حرکت امام مجتبی فرق بگذاریم. این چه تعبیراتی است که بعضی‌ها می‌آورند؟! ما حسینی هستیم ما حسنی نیستیم. ما چه هستیم! یعنی چه؟ در مکتب تشیع فقط سکه عصمت به نام چهارده نفر زده شده است و بس. و همه آنها در اتّجاه به حق و اتّجاه به حقیقت و محوریّت توحید همه آنها یکسانند. به همان اندازه که سید الشهداء علیه السّلام هیچ جهتی را و هیچ اتّجاهی را و هیچ سمت‌گیری را جز پروردگار متعال مدّ نظر نداشت،

به همان مقدار امام مجتبی علیه السلام این مسأله را دارد. آن وقت ببینید مظلومیت امام مجتبی این است که ما باید بیاییم و از امام مجتبی بالای منبر دفاع کنیم. ببینید کار به کجا رسیده، باید ما بیاییم و امام مجتبی علیه السلام را توجیه و تنزیه کنیم. حرکت امام مجتبی را حرکت شایسته و قابل توجیه بنمایانیم. این بزرگترین مظلومیت امام مجتبی است.

امام مجتبی علیه السلام چرا صلح کرد؟ چون امام مجتبی عقل داشت نه اینکه دیوانه بود، امام مجتبی روح مزگای معصوم داشت نه اینکه دستخوش هوی و هوس بود مانند ما، امام مجتبی، معصوم از هر خطایی بود نه اینکه براساس محوریت شخصی حرکت خودش را قرار می داد. این بود. امام مجتبی علیه السلام چون امام بود این کار را کرد. حالا متوجه شدید! چون امام بود و فقط امام می تواند این عمل را انجام بدهد نه شخص دیگر، فقط امام است که می تواند آن بصیرت کافی را برای رعایت مصالح مسلمین می خواهد، می تواند در نظر بگیرد. غیر از امام معصوم نیستند. فقط امام معصوم است که می تواند اعمال او و رفتار او بی چون و چرا در بوتۀ امتحان سر فراز بیرون بیاید. فقط امام معصوم است. این امام مجتبی بود.

یکی از آقایان می گفت همان در خیلی وقت سابق، من این قضیه را حدود بیست سال پیش شنیدم. می گفت: وقتی که من در نجف بودم دائماً این مسأله در ذهن من خلجان می کرد - اتفاقاً از آقایان معروفی هم بود، الان دیگر به رحمت خدا رفته - که چرا امام مجتبی آمده و صلح کرده، چرا؟ و این نقطه ضعف در میان ما بود. اتفاقاً در این مسأله هم ما روایت داریم. یک روایتی است که من فرصت نکردم پیدا کنم، دوستان پیدا کنند. ظاهراً در معادشناسی، قطعاً این در معادشناسی است. مرحوم آقا ذکر کردند. روایتی است که: «به این جهت نسل ائمه از امام حسین علیه السلام قرار گرفت - البته به این مضمون من دقیقاً نمی توانم بگویم، انشاءالله رفقا پیدا می کنند و در جلسه بعد شاید صحیح ترش را خدمتان عرض کنم - که امام حسن علیه السلام صلح کرد.» یعنی می دانید فاجعه در کجاست؟ خوب این ظاهر روایت شاید نامناسب باشد. خوب یعنی چه، چون امام علیه السلام صلح کرد، خدا نسل ائمه را از امام حسین قرار داد؟ یعنی بر او برتری دارد؟ نخیر، روایت می خواهد این را بگوید یعنی فاجعه قضیه در این جاست: آن قدر نظر مردم، نظر سست و بی پایه این مردم، فرق نمی کند، نسبت به امام مجتبی علیه السلام آن قدر این نظر، نظر دنی و پستی است که اگر این ائمه می خواستند از نسل امام حسن باشند شاید یک نوع ضعف و یک نوع انکسار مسأله جلوه می کرد، نه اینکه این مسأله بالاتر از اوست.

یعنی می دانید مظلومیت آن کسی است که یک نفر از نظر شجاعت اگر از امام حسین بالاتر نبود همتراز با سیدالشهدا بود و این مسأله را در جنگ جمل و در جنگ صفین به تمام افراد ثابت کرد. همین امام مجتبی اگر بالاتر از سیدالشهدا نبود، کمتر نبود. از نظر موقعیت اجتماعی از سیدالشهدا بالاتر بود. بزرگ خانواده، پسر بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام این اوضاع حلمی داشت که مروان حکم هنگامی که جنازه امام حسن را

تشییع می‌کرد، گریه می‌کرد. یکی گفت: تو همانی بودی که خون به دل این کردی، حالا گریه می‌کنی؟ گفت: من می‌دانم که چه بر سر او آوردم و این همین طور حلمش مانند کوه در برابر اذیت‌های من ایستاد و چیزی نگفت. این را که می‌گویید؟! و الفضل ما شَهِدَ به أعداءه ببینید دشمنان چه می‌گویند! آنوقت این شخص که خودش هم از علماء بود، از آقایان بود، این می‌گوید: همیشه برای من این مسأله وجود دارد چرا امام حسن باید صلح کند؟ ببینید علم دارد اما فهم ندارد. بصیرت نسبت به امام علیه السلام و معرفت امام ندارد. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: مهم‌ترین کتاب من کتاب امام‌شناسی است، چون امام مظلوم واقع شده در این دوران، معرفت امام در این زمان فراموش شده ما امام را نمی‌شناسیم، ما امام را نمی‌شناسیم.

الآن این مسأله به ذهنم آمد، در یک جلسه بود، یکی از آقایان که فعلاً هم وجود دارد با مرحوم پدر ما در یک مجلس عقدی بودند، ایشان می‌آمد اثبات می‌کرد که فرض کنید که من باب مثال رهبر انقلاب - رضوان الله علیه - که ایشان آمد این انقلاب اسلامی را به وجود آورد و انصافاً زحماتی ایشان کشید در تشکیل این انقلاب و بیرون آوردن از آن مظاهر ظلم و مظاهر تعدی و فساد، خداوند ایشان را رحمت کند و با اولیا و بزرگان دین و ائمه محشور کند، ایشان می‌خواست اثبات کند که موقعیت و مقام رهبر انقلاب بر تمامی افراد از صدر اسلام تا به حال برتری دارد. مرحوم آقا می‌فرمودند که: ما که علم غیب نداریم و مسائل هم که به دست ما نیست و بر نفوس و ارواح هم که اشراف نداریم ولی این ادعا باید ثابت بشود. بله، ایشان بر اینکه مرد بزرگی بود حرفی نیست، مردی بود مجتهد و بر اساس تکلیف عمل کرد و خداوند به ایشان اجر بدهد و آنچه که خود صلاح می‌داند از مواهب و از نعم الهی ایشان را نصیب کند، ولی صحبت در این جاست شما می‌خواهید ثابت کنید که از صدر اسلام تا به حال هیچ کس به هیچ نحوی دارای مقامات و دارای فضائل که باشد از ایشان بالاتری نمی‌تواند باشد و همه پائین‌ترند.

این را از کجا می‌توانید ثابت کنید؟ ایشان در جواب گفت: خوب عملی را که ایشان الآن انجام داده اصلاً تا به حال سابقه نداشته، ایشان فرمودند: خب موسی بن جعفر هم یک همچنین کاری نکرده امام سجاد هم همچنین کاری نکرده. او در جواب گفت: خوب آنها امام هستند، امام هستند و مسأله‌شان جداست. ایشان گفتند: شما صحبت را می‌برید در عمل ظاهر، اگر مسأله، مسأله عمل ظاهر است پس بنابراین ائمه هم از نقطه نظر ظاهر کاری انجام ندادند، اگر مسأله باطن است، شما که اشراف به باطن ندارید. ایشان ماند. التفات می‌کنید همین مسأله است همین که خدمتتان عرض کردم.

مصیبت ما در جایی است که ما باید بیائیم در خود شیعه و در خود مکتب شیعه، امام حسین علیه السلام را بر امام مجتبی برتری بدهیم و نه تنها برتری بدهیم بلکه عمل امام مجتبی را به عنوان یک نقطه ضعف، خدای نکرده و نعوذ بالله در دستگاه امامت به حساب بیاوریم. این چه فاجعه‌ایست! اما آن شخص می‌گفت: این در ذهن من بود همین طور در ذهن ما بود تا اینکه زمان عوض شد و رسید دوران به دوران عبدالسلام. عبدالسلام

عارف یکی از رؤسای جمهوری عراق بود که قبلاً حدود خیلی وقت پیش این دیگر برای مدتی بر عراق حکومت می‌کرد و بسیار مرد متعصبی بود و سنی متعصبی بود و خیلی هم آدم لابلالی بود و شنیدم در بصره وقتی که سخنرانی کرد در آن جا گفته بود: ای اهل بصره من بر خلاف علی که آمد در این جا و شما را مذمت کرد و گفت یا اشباه الرجال ای کسانی که مانند مرد هستید ولی از آثار مردانگی در شما نیست، من شما را تمجید می‌کنم به مردانگی و افتخار می‌کنم به وجود یک همچنین افرادی، سوار هلی‌کوپتر می‌شود می‌آید به سمت بغداد، هلی‌کوپتر منفجر می‌شود. با علی که کسی نمی‌تواند در بیافتد آقا جان!

عربها یک مثالی دارند می‌گویند: گوشت رفت بالا و ذغال آمد پائین! همان بالا خلاصه کارش ساخته شد. ایشان می‌گفت: در زمان عبدالسلام یک موقعیتی برای عراق پیش آمد، در آن موقعیت مرحوم آیت الله حکیم - رضوان الله علیه - که بسیار مرد بزرگی و محترمی بود، مرحوم آقای حکیم در آن جا در فشار قرار گرفت، همه افراد آمدند در پیش ایشان و اصرار بر اعلام مقابله با این روش را کردند و ایشان هیچ اقدامی به عمل نیاورد و در آن زمان برای همه مسلم شد اگر ایشان این اقدام را می‌کرد فقط و فقط این قضیه به نابودی خودش متوجه می‌شد و کمترین اثر مثبت و نتیجه‌ای بر این مسأله مترتب نمی‌شد. می‌گفت: آن موقع ما فهمیدیم مظلومیت امام مجتبی را، خداوند راهنمایی‌اش کرد، کمکش کرد.

در بعضی از مواقع مسأله این طوری است، انسان باید براساس مصالح قدم بردارد، نه اینکه هر چه که به نظرش آمد، هر چه که به ذهنش آمد، هر چیزی که دلش خواست به هر کیفیتی که انجام داد. دزد وقتی که به منزل شما می‌آید و این دزد اسلحه دارد و در دست شما چیزی نیست و شما را تهدید می‌کند اگر بخواهید با او مقابله کنید، هم پولتان را برده و هم شما را از بین برده، روش عقلایی در این جا چیست؟ می‌گوئید: آقا بیا پول را بردار و ببر و آن گوشه است. او هم برمی‌دارد و می‌برد و فقط پول را برمی‌دارد و می‌برد، دیگر شما را که نمی‌برد. امام مجتبی علیه السلام در یک همچنین وضعیتی داشت و اگر سید الشهداء به جای امام مجتبی بود، همین کار را انجام می‌داد. و اگر امام مجتبی علیه السلام به جای سید الشهداء و در این وضعیت بود همین عمل را انجام می‌داد بدون یک سر سوزن کم یا زیاد،

این به خاطر جهان‌بینی یک امام علیه السلام است، بصیرت یک امام علیه السلام است. در این جاست که انسان دیگر با اطمینان خاطر هر عملی را که دستور دهند می‌تواند اجرا کند و با اعتماد کامل به هر چیزی که او را متوجه کنند در این جاست که فقط می‌تواند اقدام کند، چون امام است، معصوم است، خود را در نظر نمی‌آورد.

و یکی از مطالبی که، یکی از مسائل بسیار مهمی که ما در جریان سیدالشهداء علیه السلام مشاهده می‌کنیم همین کیفیت بیان حقائق است در روز عاشورا. یک کلام از توجه افراد به خود، ما در وجود سیدالشهداء نمی‌بینیم؛ یک حرکت که باعث تلطیف قلوب و تعطیف قلوب نسبت به سیدالشهداء باشد، دلها را به او نرم کند

به آن موقعیت و به آن وضعیت ما نمی‌بینیم! می‌گوید: می‌خواهید مرا از بین ببرید، ببرید، اسیر می‌خواهید بکنید افراد را، بکنید! من همینم، موقعیت من همین است، آتجاه من آتجاه به حق است، شکست و عدم شکست در مسیر من معنا ندارد، من اگر غلبه بکنم خوشحال بشوم، اگر غلبه نکنم ناراحت بشوم، در وضعیت من وجود ندارد. اگر هزار مرتبه هم شکست بخورم، باز مرتبه هزار و یکم برمی‌خیزم و به همین راهم ادامه می‌دهم. ما همین طوریم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که از صفین برمی‌گشتند گذرشان به کربلا می‌افتد، جریان مفصل است، حالا ما آن مقدار را رها می‌کنیم، این یک تکه از کلام آن حضرت را می‌گیریم. بعد از اینکه حضرت خواب بردند و جریان کربلا را دیدند و سیدالشهداء را دیدند و اینها خیلی مفصل است، بعد حضرت می‌فرماید: هنا مناخ رکاب و مسارع العشاق لفظ عشق در روایات خیلی کم آمده ولی یکی از آن موارد اینجاست. حضرت می‌فرمایند: در این جا محل نزول و افتادن و زیارتگاه و مرقد افرادی است که این افراد عاشقند، شخصی که عاشق است هیچ مصلحتی را برای خود در نظر نمی‌گیرد، هیچ جایی را در درون خود برای خود نگه نمی‌دارد، تمام هدف و تمام نیت او رسیدن به معشوق و برآوردن خواهش‌ها و نیاز معشوق است، غیر از این است، واقعاً حالا اگر این لفظ را بیاید امام بگوید افرادی که با سیدالشهداء بودند، اینها عاشق سیدالشهداء بودند، عاشق خود سیدالشهداء بودند نه عاشق پیروزی سیدالشهداء، نه عاشق رسیدن به مواهب و نعمات و نصیبهایی که از آن حضرت نصیب آنها می‌شود. آنها سیدالشهداء را می‌خواستند و بس، لذا ما در آنها می‌بینیم زهیر بلند می‌شود و می‌گوید: اگر هزار مرتبه ما را بسوزانند، بکشند، بسوزانند، خاکسترمان را بر باد بدهند مرتبه هزار و یکمی باز دست از تو برنمی‌داریم. چرا؟ چون ما تو را می‌خواهیم چه زنده باشی، چه در این دنیا نباشی، ما تو را می‌خواهیم، ما زندگی را نمی‌خواهیم، ما خود تو را می‌خواهیم، یعنی زهیر در آن موقع اصلاً خودش را نمی‌دید. وقتی خودش را نبیند هزار مرتبه هم او را بکشند خوب مسأله فرقی نمی‌کند.

مسأله مهم برای افراد در روز کربلا مسأله ظاهر نبود، مسأله بدن نبود، مسأله روح بود و آن روح، بقا دارد، چه بدن بقاء داشته باشد یا بقاء نداشته باشد. این مسأله خیلی مهم است، چرا آنها می‌گفتند که: ما فقط تو را می‌خواهیم. چرا؟ چون این بدن ارزشی ندارد، این بدن قیمت ندارد، لباسی که الآن به تن شماست قیمت دارد؟ اگر لباس شما را ببرند خب یک لباس دیگر تتان می‌کنید، شما که هستید برای اینها مسأله مهم مسأله نفس و روح است. لذا اصلاً اینها به موقعیت خودشان فکر نمی‌کردند. آیا اسم اینها در تاریخ می‌ماند یا نمی‌ماند، آیا در ذهن اینها خطوط می‌کرد؟ آیا در مزار اینها قبه و بارگاه می‌سازند یا نمی‌سازند، برای اینها مطرح نبود! نسازید، شخم ببندید، مگر متوکل نیامد تمام زمین کربلا را شخم بست و به آب بست، آیا از مقام و موقعیت آنها کم شد؟ آیا اینها در آن موقع ناراحت شدند که چرا متوکل آمده و زمین را شخم کرده، نه خیلی هم خوشحال هم بودند. ما رسیدیم به مقصود، حالا مزار ما را هر کاری می‌خواهید بکنید، بکنید گندم بکارید،

جو بکارید، قبه بسازید، نسازید، اما در سایر افراد این مسأله وجود دارد. چرا افرادی که در کربلا بودند به گفته امیرالمؤمنین علیه السلام نه به گفته بنده لم یسبقهم سابق ولا یلحقهم لاحق نه گذشتگان به آنها می‌رسند و نه آیندگان. این کلام امیرالمؤمنین است کلام من نیست، نه گذشتگان به این مرتبه می‌رسند و نه آیندگان، این چه حالتی در میان اصحاب سیدالشهدا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه خطاب می‌کند. آن چه بود، آنها عاشق امام حسین بودند ولی ما چه؟ نه نیستیم، شوخی می‌کنیم تا وقتی که پیروزی باشد خوشحالیم، وقتی که یک شکست باشد، یه خورد می‌رود. عجب چه شد قضیه، چه شد مسأله، به ما که وعده پیروزی داده شد، پس چرا این جوری از آب درآمد! در اصحاب امام حسین این جوری از آب درآمد نیست، نیست. در ما هست، به ما این وعده داده شد چرا اینطور شد! در اصحاب امام حسین نبوده، از اول امام حسین حسابش را با آنها تصفیه کرد. گفت: فردا همه‌تان از دنیا می‌روید، همه‌تان شهید می‌شوید، برای همین گذاشتند نهصد نفر رفتند دیگر، گفتند که ما چه فکر می‌کردیم چه شد، خیال می‌کردیم این پسر رسول خداست، ید و بیضایی دارد، عصایی دارد، شق القمری دارد، پدرش خورشید را برگرداند، این هم شاید بتواند بعضی از کارها را انجام بدهد.

در روز عاشورا تمام نیروها و قوای الهی و مظاهر الهی آمدند از امام اجازه بگیرند، حضرت اجازه ندادند. جن آمد اجازه بگیرد حضرت نداد، ملائکه آمد اجازه بگیرد اجازه نداد، قوای مدبره عالم، زلزله آمد حضرت اجازه نداد، باد آمد اجازه نداد، صاعقه، تمام قوایی که اینها وسائط نزول اسماء و صفات الهی در عالم کثرت بودند آمدند پیش سیدالشهدا اجازه نداد، چرا اجازه بدهد؟ اصلاً خودش دارد این کار را انجام می‌دهد، خود امام علیه السلام نازل کننده اسماء و صفات الهی است. می‌خواهد به این‌ها بگوید، بگوید بابا قدرت شما هم دست من است، آمدید اجازه از من می‌گیرید این‌ها را از بین ببرید، وحوش آمدند اجازه نداد، چرا؟ آن وجهه‌اش وجهه توحید است، به کثرات نگاه نمی‌کند، آن می‌خواهد به او برسد اینها را مانع می‌بیند ملک بیاید جلوی قتل او را بگیرد، قتلی که موجب شفاعت کبری است، شهادتی که او را به شفاعت کبری می‌رساند، به ملک می‌گوید: تو می‌خواهی مرا از این فیض محروم کنی؟ اجازه به تو بدهم؟ التفات می‌کنید مسأله کجاست و چقدر ما فاصله داریم تا آنجا، دارد به ملائکه می‌گوید تو داری مرا از رسیدن به این مرتبه باز می‌داری؟ به جد زبان حالش است. حالا حضرت این طور نگفت به آنها، آنها دلشان را نشکست، زبان حال حضرت به آنها این است: اگر من به این مرتبه برسم برای شما خوب است نعمتش به شما هم می‌رسد، نصیبش به شما هم می‌رسد، بگذارید ما این راه را برویم،

در وجود امام، در وجود حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا چه می‌گذشت که حضرت سجاد فرمود: برای عمومی من عباس مرتبه‌ای است ان لعمی العباس لدرجة تغبطه جمیع الشهداء، تمام شهدا به این عمومی من غبطه می‌خورند، چه بوده؟ آیا فقط برای قطع دست بوده! خب خیلی دستها قطع می‌شود، آیا فقط برای تشنگی بوده، خب خیلی افراد تشنه‌اند، در وجود حضرت ابوالفضل چه جریانی وجود داشت و در

چه مرتبه‌ای بود حضرت ابوالفضل که اصلاً با وجود آن مرتبه، نظر کردن بر آن مصائبی که برای آن حضرت پیدا شد ننگ برای آن حضرت است، وجود حضرت ابوالفضل در روز عاشورا فانی در سیدالشهدا بود، این مسأله است، هزار مرتبه دستش را قطع بکنند برای او مهم نیست، هزار مرتبه عمود آهن بر سرش بزنند برای او مهم نیست، آن چه که حضرت ابوالفضل را حضرت ابوالفضل کرده این است که در وجود برادرش فانی است و اصلاً وجودی از خود نمی‌بیند. لذا نگاه کنید چکار می‌کند، سه تا برادر که با خودش می‌شوند چهار تا، هر سه تا را زودتر می‌فرستد برای میدان و شهادت آنها را می‌بیند. برای برادرش می‌گوید: نکند اگر من نباشم خدای نکرده یک کمی سستی، خطوری، تصویری یک مسأله‌ای در اینجا پیدا بشود و اینجا. نه می‌خواهد مطمئن باشد، کجا یک همچنین شخصی پیدا می‌شود، یعنی می‌خواهد خانواده خود را، خانواده خود را، برادران خود را که از خودش هستند از یک مادر، این خانواده را فدا کند برای امام خودش، نه یک مرتبه، هزار مرتبه، صد مرتبه اتفاق بیفتد. این مسأله مسأله‌ای است.

یا در مورد سیدالشهدا علیه السلام تمام الآن دیگر اصلاً جای برای وارد شدن در این مسأله نیست. من می‌خواستم راجع به قضایای دیگر صحبت کنم، دیگر وارد شدیم. انشاءالله مسأله خصوصیات حرکت امام حسین علیه السلام باشد برای وقت دیگر و برای موقعیت دیگر، سیدالشهدا علیه السلام در قضیه کربلا و در قضیه روز عاشورا اصلاً به تنها چیزی که فکر نمی‌کرد به موقعیت خود پس از شهادت بود که حالا بعد از من برای ما گنبد می‌سازند، برای ما بارگاه می‌سازند، برای ما چه می‌کنند، شیعیان می‌آیند زیارت می‌کنند، چه می‌کنند، اصلاً این حرفها در کار نبود. تمام این مسائل مادون آتجاه انسان به پروردگار غیر از خسران چیزی نیست، ما باید از امام حسین تأسی کنیم، ما باید از امام حسین پیروی کنیم.

مرحوم آقا وقتی که می‌خواستند از دنیا بروند به من وصیت کردند مرا بالا سر حرام است دفن کنید، مرا جلوی حضرت حرام است دفن کنید، راضی نیستم، پایین پا دفن کنید، اگر پیدا نشد پشت سر و اگر نه ببرید خارج شهر همان، همان جایی که در باصلاح مشهد است و مزاری در اوست، ببرید آنجا. بعد از فوت ایشان و اینکه غیر از آن جایی که فعلاً هستند که در همان دهلیز ورودی زوآر امام رضا علیه السلام است. خیلی افراد از ما سؤال می‌کردند: آقا چرا این جا دفن کردی؟ چرا در حرم نبردی؟ چرا در آن جا، می‌گفتیم آقا این خواست خودشان است، وقتی خودشان می‌گویند ما را پایین پا دفن کنید خوب این دیگر در این جا چه فضولی می‌توانیم ما انجام بدهیم. مسأله خواست خودشان است. بعضی آمدند گفتند خوب آقا اگر در حرم بود بهتر بود سنگی داشت، چه داشت، تمام اینها آقا همه‌اش کثرات است، تمام اینها تخیلات است، شرافت و افتخار پدر ما به این است که پائین پای امام رضا باشد، غیر از این باشد ما این بابا را قبول نداریم، آن چه که ما از او دیدیم این بود. آن چه که ما در زمان حیاتش دیدیم این بود و با عمل ثابت می‌کرد این مسأله را. ایشان وصیت کرد به ما که وقتی که من از دنیا می‌روم برای ما اعلامیه پخش نکنید، در مساجد فاتحه نگیرید، فقط سه

روز در منزل، حتی اقوام را هم خبر نکنید، برای چه از این طرف و آن طرف بیایند؟ چرا؟ فقط به ایشان اعلام کنید برای ما فاتحه بخوانند. بله فاتحه یک مسأله‌ای است که بسیار خوب و مستحب هم است و انسان باید طلب رحمت و خیر و برکت برای افراد بکند و این مطالب را ایشان شوخی نمی‌کرد، جدی می‌گفت. خب ما ایشان را می‌شناختیم دیگر، ما ایشان را به اثبات در قدم و احکام در قدم و موازین و مبانی ایشان را می‌شناختیم. این مسأله شوخی نبود. سه روز گفتند مستحب است اقامه عزا آن هم در منزل و بعد از سه روز تمام. اربعین برای من نگیرید، اربعین گرفتن حرام است، اربعین اختصاص به سیدالشهدا دارد، شما هم جایی اربعین نروید، اربعین فقط مال سیدالشهدا است. حتی پیغمبر اربعین ندارد، امیرالمؤمنین اربعین ندارد، دارد؟ آیا امام صادق اربعین داشت، امام باقر داشت، فقط و فقط این اربعین اختصاص به سیدالشهدا دارد، ما آمدیم این اربعین را داخل در سایر مسائل کردیم. برای اموات خودمان اربعین می‌گیریم. در کجای از اسلام نسبت به اربعین برای مرده دستور داریم! در کدام روایت فقهی ما راجع به این سنت دستوری داریم ولو یک روایت! کجا بود یک همچنین مسأله‌ای، اربعین مال سیدالشهدا است و بس، می‌گویند آقا چه اشکال دارد خوب اقامه یک مجلس عزاست! خب ثلاثین بگیرید، روز سی‌ام بگیرید، چرا اربعین می‌گیرید؟ روز دهم بگیرید، روز پنجاهم بگیرید، روز صدم بگیرید. مجلس، مجلس است دیگر، ترحیم هم ترحیم است. حتی ایشان به ما فرمودند: سالگرد برای ما هم نگیرید، سالگرد مال امام است، این قدر نسبت به موازین، ایشان دقیق بودند. من جلسه امروزم را می‌خواستم اختصاص بدهم به شعارهائی که باید در حکومت اسلامی آن شعارها مطرح باشد، انتخاب الفاظ و عناوین در حکومت الهی و حکومت انبیا چیست؟ چه عباراتی باید در حکومت مطرح باشد. چه کلماتی باید به مردم گفته بشود، و چه تعبیری باید در حکومت اسلامی آن تعبیر را بکار برد، ولی خوب بالأخره بحث به جای دیگر کشیده شد، ایشان می‌فرمودند: حتی برای ما سالگرد نگیرید، سالگرد مال امام است، وفات امام، میلاد امام، مال امام است. لذا ما برای ایشان سالگرد نگرفتیم، فقط سال اول آن هم مختصر آن هم چنان در فشار قرار گرفته بودیم که محاذیری بود. علی کلّ حال مسأله حتی دست خود ما هم نبود و ما هیچ گاه برای ایشان دیگر سالگرد نگرفتیم. حتی اگر در بعضی از اوقات خوب ممکن است مجالسی باشد به یاد ایشان ولی آن در روز نه صفر که روز وفات ایشان است نیست، بر خلاف نظر ایشان است دیگر، ما که نمی‌توانیم بر خلاف نظر عمل کنیم. این را می‌گویند ثبات در قدم، یعنی اصلاً برای خود، ولی خدا همین است! ببینید، ولی خدا فکر این را نمی‌کند بعد از من شخصیت من چه خواهد شد، بعد از من چه مسائلی پیش خواهد آمد.

یکی از دوستان می‌گفت: مدت‌ها این در ذهن من بود و مرا ناراحت می‌کرد - اهل معنا و اهل مشاهدات است - که چرا ایشان باید فرض کنید که اینجا دفن بشوند؟ می‌گفت: یک روز رفته سر مزار ایشان و خلاصه خیلی از ایشان گله کردم که اولاً جایی است که ما نمی‌توانیم اینجا بیاییم، چون بالأخره مدخل ورودی

خانمهاست و خوب طبعاً خود ما هم هر وقت مشهد می‌رویم در بسیاری از موارد شاید حدود هشتاد درصد، نود درصد من از دور فاتحه می‌خوانم. چرا مزاحم بشویم؟ هستند آنجا مستفیض می‌شوند. ما دیگر مانع نشویم، از دور یک فاتحه‌ای می‌خوانیم و می‌رویم. بله، در بعضی از اوقات که کسی نیست می‌رویم، می‌نشینیم آن جا و یک چند دقیقه‌ای هستیم. خوب چرا این طور است و چرا پائین پا و چرا در صحن و بالأخره اینجا سرما دارد، نمی‌دانم گرما دارد، نمی‌دانم موانعی وجود دارد، از این مطالب در ذهنش می‌آمد، می‌گفت در همان حال ایشان به من فرمودند - گفتم اهل معناست - که تو چه داری می‌گویی، اصلاً چه داری می‌گویی، اصلاً در چه فکری هستی، اصلاً در چه تخیلی هستی، من خودم خواستم که در اینجا باشم، مگر مسأله دست شخص یا کس دیگر است. در آن روزی که ایشان قرار بود دفن بشوند، تمام مواردی را که در خود حرم بود، چند مورد برای ما شمردند که این ور و تمام این موارد را ما بر خلاف رضای ایشان دیدیم و قبول نکردیم و فقط گفتند یک جا هست، گفتیم بسیار خوب، همین جا باشد، التفات می‌کنید، نباید انسان از اصول تخطی کند، در مبانی نباید انسان تخطی کند، حالا هر جا می‌خواهد باشد. پدر ما هر جا که می‌خواهد باشد، افتخار پدر ما به این است که زوآر بیایند از روی قبر او عبور کنند به زیارت علی بن موسی الرضا بروند و این افتخار ماست، این مسأله برای ما و برای شخص من فقط امام علی بن موسی الرضا مطرح است نه کس دیگر. این را بدانید آن چه که برای یک شیعه باید مطرح باشد فقط چهارده معصوم است. هیچ کس دیگر در قلمرو معرفتی انسان نمی‌تواند داخل بشود، اگر هم کسی هست باید کسی باشد که خود را در حیطة ولایت آن حضرت قرار بدهد، آن وقت آن موقع دیگر می‌تواند ارزش پیدا بکند. اصل امام است، اصل فقط علی بن موسی الرضاست و بس، هیچ امر دیگری! اینی که من دارم خدمتان عرض می‌کنم به این محکم و به این پافشاری چون مأمور هستم این طور بگویم، هیچ مسأله دیگری، این را شما بدانید در آن چه که در مخیلة من می‌گذرد و در مطالبی که خدمت دوستان عرضه می‌کنم، هیچ مسأله‌ای مادون امام علیه السلام نمی‌تواند بگنجد، هیچ قضیه‌ای، فقط همین. خود ایشان هم در اشعارشان هم دارد:

آن که سرود این دُرر پاک را خاک ره کوی حسین است و بس

خوب همین است دیگر. ما هم همین طور باید باشیم. بعد ایشان می‌گویند: تو چه خیال می‌کنی؟ عبارت ایشان به او این بود که مرا در اینجا حبیب بن مظاهر علی بن موسی الرضا قرار دادند، التفات کردید، او دربان امام حسین بود، این هم دربان است، چرا؟ چون مثل حبیب است چیزی از خودش ندارد، خیلی آقا جان فرق است بین این مکتب و بین آن مکتبی که بگوید ما فلان شخص را در فلان جا دفن کردیم، چون اگر می‌بردیم مشهد نفر دوّم محسوب می‌شد. خیلی فرق است، خیلی فاصله است و به ما این را یاد دادند. در مکتب الهی و در مکتب، حالا ما نمی‌دانیم آن گذشتگان، این بزرگان، اینها که از دنیا رفتند شاید خودشان هم راضی نباشند در خیلی از مسائل، این طور هم شاید نباشد، این گنبدها و این بارگاه‌ها و این مسائلی که هست

شاید خودشان هم نمی‌خواستند. علی کلّ حال، دیگر بعد از مُردن که اختیار از دست انسان بیرون می‌رود. ولی علی کلّ حال مسأله همین است، گفت: ره چنان رو که رهروان رفتند. التفات کردید، رهروان این بودند و رفتند و رسیدند.

لذا سیدالشهداء علیه السلام بر این اساس بود. گنبد بسازند یا نسازند، از او یاد بکنند یا یاد نکنند، ما که الان داریم در این مجلس یاد می‌کنیم، ما که الان داریم در این مجلس از سید الشهداء یاد می‌کنیم این یک نفعی است که خود ما داریم می‌بریم. یعنی نفس آن حضرت است که الان بر این مجلس آمده استیلاء پیدا کرده تا اینکه ما بتوانیم یک سر سوزنی، یک سر سوزنی، و الا قابل که هیچ وقت نمی‌تواند خودش را به فاعل برساند. فاعل باید افاضه فیض کند. این معرفت، معرفت امام است. لذا مکتب سیدالشهداء می‌شود اُسوه، اُسوه یعنی این، در مکتب سید الشهداء یک ذره راه ندارد از کثرات، یک ذره راه ندارد از دنیا، یک ذره از احواء، یک ذره از مادون الله، مادون خدا، هر چه می‌خواهد باشد ولو به اسم شعائر باشد، این جا را آباد می‌کند، این جا را گنبد می‌سازند، مردم می‌آیند این جا دعا به پا می‌کنند، اینها همه‌اش کثرات است. آن چه که سیدالشهداء را بر تارک تاریخ الی الأبد متألّی و درخشان کرده این است که در مکتب سیدالشهداء فقط الله وجود دارد و بس، هیچ چیز دیگر نیست. و همین در راه نشان داده می‌شود که در مسیر آن حضرت اینها همه نشان داده می‌شود. و الا کشته شدن خیلی مسائل، خیلی افراد می‌آیند و بدن خودشان را فدا می‌کنند ولی بدن را فدا می‌کنند برای چه، بدن را فدا می‌کنند برای شخصیت خودشان. شخصیت است که حقیقت انسان است. شما که بدن را فدای شخصیت می‌کنید دیگر هنر نکردید! آن کسی که می‌آید و خود را از بین می‌برد و با یک اعمالی خود را به نابودی می‌کشانند، یا در زندان یا در غیر زندان برای اینکه به دنیا اعلام کند هدف خود را، برای اینکه به افراد اعلام کند مکتب خود را، برای اینکه خودیّت خود را به افراد اعلام کند این چه ارزشی دارد! در میان سابق هم بودند، وقتی که ابی لهب را می‌خواست آن شخص به قتل برساند، یعنی می‌خواست سرش را ببرد، می‌گوید: بیا سر مرا از پائین ببر که وقتی پیش پیغمبر می‌برید آن جلالت و عظمت من محفوظ باشد. در موقع فوت و در موقع مرگ به فکر شخصیت خودش است. حالا این برای او از بین بردن بدن ارزشی دارد، ارزش ندارد. این دنبال شخصیت خودش است، این به دنبال موقعیت خودش است پس از مرگ، این ارزش ندارد، حتی در زمان سابق هم همین طور بوده.

نقل می‌کنند، من در تاریخ عرب می‌خواندم که بسیاری از همین رؤسای عرب و شجاعان و اینها اصلاً عارشان می‌شد وقتی که در مقابله با لشکر قرار می‌گرفتند از عقب کسی به آنها بخواهد حمله بکند، اصلاً عارشان می‌شد روبرگردانند، می‌گفتند: اگر مرد و مردانه‌ای بیا از جلو حمله کن! این برای من عار است بیایم با یک نفر مقابله کنم که او اینقدر شخص پست و اینقدر شخص دنی و غیر شخصیتی است که می‌خواهد از پشت به من حمله کند و مرا از بین ببرد. من اصلاً رویم را به این بر نمی‌گردانم و حتی او می‌آمد و از بین هم

می بردش هم اتفاقاً! ولی این شخص اینقدر متکبر بود و اینقدر شخصیت دوست و بر محوریت خود و شایستگی و شخصیت خودش بود که حتی سرش هم بر نمی گرداند و از بین می رفت. خوب این یعنی چه، آیا این از بین رفتن برای او افتخار است؟ آیا این کشته شدن برای او افتخار است، افتخار نیست. ولی سیدالشهدا و اصحاب به این فکر نبودند، به این فکر نبودند که بعد از فوتشان چه خواهد شد. ما کار خودمان را انجام می دهیم، بعد از ما گنبد و بارگاه بر مزار ما بسازید یا نسازید ما راه خودمان را می رویم، ما زائر داشته باشیم یا نداشته باشیم راه خودمان را می رویم. امام حسین دارد می گویدها، آن چه که ما باید به او برسیم اوست، و به او هم رسیدیم و بقیه حطام است. اینجاست که عاشورا می شود اسوه، عاشورا اینجاست که می شود الگو، اسوه بودن امام حسین روز عاشورا برای همین است، برای این مسأله است که در آن جا مسائل دیگر در آن جا راه ندارد، دنیا در آن جا راه ندارد، تصورات و تخیلات راه ندارد. افراد بیایند آنجا، نیایند، زمانی بیایند، زمانی نیایند، در این جا راه ندارد.

در زمان مرحوم آقا یادم است یک روز ما در منزل بودیم یک شخصی طلبه ای آمد در آن جا می خواست خدمت آقا برسد، و ایشان هم مجال نداشتند و وقتی الحاح کرد و بالأخره آمدند و یک چند دقیقه ای ایشان را دید. من هم در آن جا بودم، من جمله از صحبت هایی که می کرد زمان، زمان جنگ بود، می گفت: آقا من اخیراً متوجه شدم که در قصدم و در نیت قربتم خللی است. ایشان فرمودند: چطور؟ گفت: وقتی که من در آن جا بودم در همان جبهه و همان در معرکه قتال یک روز رفته بودم برای تجدید وضو، من در آن موقعیت با خودم احساس کردم اگر الآن فرض کنید که یک سلاحی بیاید، یک وسیله ای بیاید، یک بمبی بیاید چیزی و من در این حال از دنیا بروم و بمیرم خوب این بد است که، می گفت، حالا فرض بکنید که آدم باید در میان جنگ فرض کنید که کشته بشود، نه اینکه حالا نشسته فرض بکنید که یا خوابیده مثلاً من باب مثال این درست نیست. حالا چه می گویند؟ می گویند که این آقا فرض کنید که خوابیده بود، فرض بکنید که یک دفعه چنین شد یا اینکه نه در حین فرض کنید که حمله در حین چه و این حرفها و الآن احساس می کنم خوب این نیتش خوب بود، نیتش خوب بود و متوجه این مسأله متوجه شد و این متوجه نقص شد، متوجه نقص خودش شد. اما برای اصحاب امام حسین این مسأله مطرح نیست. تازه این شخصی که آمد در آن جا بسیار مرد محترمی بود، بسیار مرد باتقوایی بود، اگر نبود که یک همچنین مطالبی برایش پیش نمی آمد، خدا می خواست متوجهش کند، ولی برای افراد و اصحاب سیدالشهدا اصلاً این مسائل نبود، حبیب بن مظاهر جلوی امام حسین افتاد، یعنی وقتی که حضرت داشتند نماز می خواندند، آمدند دو نفر در جلوی حضرت ایستادند که تیرها که می آید به حضرت اصابت نکند، یکی از آنها حبیب بن مظاهر بود دیگر، خوب حالا این در میدان جنگ نشد و فرض بکنید که من باب مثال قتال نکرد، خوب نکرد که نکرد، او فقط می خواهد خودش را فدای امامش بکند، این مسأله مهم است. پس بنابراین نتیجه ای که از عرائض امروز گرفته می شود آن اینست که در مکاتب الهی آنچه

که وجود دارد فقط و فقط توجّه به توحید است و هیچ گونه التفاتی به خود و به منافع خود و شخصیات خود و آن چه که پس از خود انجام می‌گیرد یا نمی‌گیرد، در آن مکتب وجود ندارد.

انشاءالله امیداوریم که خداوند ما را از سرچشمه ماء معین معارف اهل بیت علیهم السّلام سیراب و کامیاب بگرداند، در فرج امام زمان علیه السّلام تعجیل بفرماید، اولیاء امور در حفظ مبانی اسلام تأیید بفرماید. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام از گذشتگان را مشمول غریق رحمت واسعه مقام ولایت بگرداند. آمین.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ